

قرآن، حکمت الهی و تکالیف شاقه

عبدالعلی پاکزاد^۱

چکیده

انسان موجودی مکلف، و تکالیف جعل شده برای آدمی از جانب خداوند، سکوی کمال، تضمین کننده حقوق بشر و سبب نیل به پاداش‌های اخروی می باشد. در برخی از آیات قرآن سخن از تکالیف دشوار برای قوم یهود (بقره/۵۴-نساء/۱۶۰) آمده و در سوره بقره/۲۸۶ پیامبر اسلام از خدا می خواهد که تکالیف سخت را بردارد؛ در مقابل آیاتی وجود دارد که سخن از آسانی تکلیف (بقره/۱۸۵) و به اندازه وسع {کمتر از طاقت} (بقره/۲۸۶) و در دین حرجی (حج/۷۸) برای مکلف نیست، می باشد. مقاله حاضر با تکیه بر آیات کریمه به روش کتابخانه ای و با رویکرد توصیفی تحلیلی در پی تبیین نگاه قرآن در مساله تکلیف و تعارض دو دسته آیات و سبب وضع تکالیف سخت می باشد. از یافته های این نوشتار آن است که تکالیف الهی به دو قسم ابتدایی و کیفی وضع شده است. دستورات نخستین خدا به بشر، سهل و مقدور و بلکه کمتر از طاقت بشر می باشد و ابن سنت الهی در همه ادیان می باشد و اختصاص به امت پیامبر اسلام ندارد. اگر بشر سر ناسازگاری با تکالیف ابتدایی را ساز بزند و از حدود خدا تجاوز کند، خدا تکالیف کیفی را به جهت برگشت بشر به سوی خدا، نشان دادن بندگی، زدودن پرده ها، کدورت‌های های روحی و عبرت دیگران وضع می نماید.

واژگان کلیدی

حکمت الهی، قرآن، وسع، حرج، طاقت، تکالیف شاقه.

۲. گروه معارف اسلامی، واحد بندرگز، دانشگاه آزاد اسلامی، بندرگز، ایران.

طرح مسأله

انسان موجودی مکلف است. رهاورد دین از ابتدای خلقت بشر، مجموعه ای از تکالیف بوده که در پرتو آن بشر بتواند به کمال مطلوب که فطری او می باشد برسد. افراد بشر در اصل مکلف بودن با همدیگر، تفاوتی ندارند و تفاوت در نوع تکلیف است؛ که بستگی به دوره ی حیاتشان دارد؛ بدین معنی که در دوره ی چه پیامبری زندگی می کند تا با اعتقاد به آن پیامبر الهی، مطابق همان شریعت به وظیفه خود عمل نماید.

تکلیف در دین به معنای موظف کردن در مقابل تعالیم الهی و تبعیت از امر و نهی پروردگار است. مکلف انسانی است که تابع طلب الهی (امر و نهی) باشد. حیات چنین انسانی محدود به حدود شریعت الهی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۳۸)

به حکم عقل و متون دینی، وضع تکلیف از جانب ذات اقدس حق، برای رستگاری بشر بوده و در حد توان بودن دستورات شرعی برای مکلف امری مسلم می باشد که علاوه بر درک عقل، در آیات و روایات بدان گوشزد شده است.

از شبهات اعتقادی که در صورت عدم دقت در متون دینی بوجود می آید؛ شبهه سخت بودن تکالیف بر انسان می باشد.

به گزارش قرآن کریم برخی از تکالیف مجازاتی سخت از قبیل: قتل النفس «وَأِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجَلَ فَوُتُّوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید. پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [=یکدیگر را] به قتل برسانید. این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه پذیر و رحیم است. (بقره/۵۴) و حرمت برخی از طیبات: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِضَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد، و (نیز) بخاطر جلوگیری بسیار آنها از راه خدا، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم. (نساء/۱۶۰) نک: تفسیر کشاف، ج ۱ ص ۱۷۴ و ۷۲۹ - زهرة التفاسیر، ج ۲ ص ۱۰۹۳ - منهج الصادقین، ج ۱ ص ۲۲۲ - تفسیر الکاشف ج ۱ ص ۲۲۳ - البرهان

فی تفسیر القرآن ج ۱ ص ۲۱۹-حویزی، ج ۱ ص ۶۵۶-مجمع البیان ذیل آیه ۵۴ بقره و ۱۶۰ نساء) و... برای قوم یهود وضع شده است. وهم چنین در آیه ۲۸۶ سوره بقره از زبان پیامبر اکرم آمده است: « رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِمْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا » پروردگارا، تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. به نقل اکثر مفسرین (سعید حوی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۶۷۱) نک: (شیخ طوسی، تبیان، ج ۴، ص ۵۶۰- ابن مسعود، تفسیر البغوی، ۱۴۰۰، ج ۱ ص ۲۷۴- زمخشری، تفسیر کشاف، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۴۰۴- ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۴۲۵، ج ۳، ص ۱۷۳- فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۳۵)- لجنة من العلماء التفسیر الوسیط، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۰۳- بلاغی، ج ۱، ص ۲۵۷- قمی المشهدی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۸۷- محمد علی الصابونی، ج ۳، ص ۱۸۱- آلوسی، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۷۰- طباطبایی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۲۰- مغنیه، تفسیر کاشف، ۱۳۸۵، ج ۲: ۷۷۵- مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۲۹۷- شعرانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۴۳- ملافتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۷۲۴- حسین ابن احمد الحسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۱، ص ۳۷۱- ابوزهره، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۰۹۰- مراد از «اصر» تکالیف شاقه (سخت) می باشد.

با وجود آیات مذکور و آیاتی دیگر، این سؤال به ذهن تداعی می کند: خداوند برای بشر در مسیر تکاملی اش تکالیف شاقه وضع می نماید؟ و آیا در دین اسلام تکالیف سخت وجود دارد که در قالب دعا از خدا خواسته می شود: خدایا بر ما بار سنگین قرار نده. در حالی که در آیات دیگری آمده است: « يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ » خداوند، راحتی شما را می خواهد، نه زحمت شما را. (بقره / ۱۸۵)

اگر تکالیف سخت برای بشر وضع نشده است جمع بین آیاتی که در آنها تکالیف سخت وضع شده است با آیاتی که سخن از سهولت دین و تکلیف به اندازه وسع می باشد چگونه است؟

در پیشینه ی بررسی موضوع «تکالیف شاقه در ادیان» باید گفت مفسرانی (شیعه و سنی) از قبیل علامه طباطبایی، محمد جواد مغنیه، طالقانی، مکارم شیرازی، رشید رضا، سید

قطب، شیخ طوسی، فخر رازی، بلاغی، ابوزهره، زمخشری، آلوسی و... در ذیل آیات مربوط پژوهش‌هایی انجام داده اند که سعی همه آن‌ها قابل سپاس می‌باشد. ولی غیر از تفاسیر که در ذیل آیات مباحثی را اجمالاً داشته اند، این مقاله اولین نوشتار مستقل است که در موضوع مورد نظر نوشته شده است و با تکیه بر آیات کریمه، نگاه استقلالی بدان شده است و علل تکالیفشاقه را تبیین می‌نماید. سؤال اصلی این پژوهش این است: خداوند برای بشر در مسیر تکالیف دشوار وضع کرده است؟

بر مبنای این سؤال اصلی سؤالات فرعی مطرح است:

۱- فلسفه تکالیف چیست؟

۲- جمع بین آیاتی که در آن تکالیف سخت وضع شده با آیاتی که سخن از تکالیف به اندازه وسع نموده است چگونه است؟

۳- دلایل تناسب تکلیف با قوای بشر و حکمت جود تکالیف سخت چیست؟

واژه شناسی «تکلیف، وسع و طاقت»

تکلیف

الکلف: آزمند شدن و حریص بودن به چیزی است. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵ ش، ج ۲ ص ۶۳)

در لسان العرب آمده: كَلَّفَهُ تَكْلِيفًا أَلَى أَمْرِهِ بِمَا يَشُقُّ عَلَيْهِ - امر کرد او را به چیزی که مشقت و دشواری دارد. (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱ ص ۳۰۷)

با توجه به دو معنای لغوی تکلیف «الزام به عمل شاق و تحیب و تحریص» باید گفت به نظر می‌رسد تکلیف به معنای تحیب و تحریص باشد. شاهد مدعای ما آیه: لا يكلف الله نفسا الا وسعها. (بقره/۲۸۶) باشد که مراد از وسع همه طاقت و قدرت نیست.

وسع

وسع، از قدرت است و چیزی بیش از توانایی شخص مکلف است. (راغب، ۱۳، ۳: ۴۵۳)

برخی از مفسرین هم معنای لغوی وسع را تأیید نموده و گفته اند:

والوسع ما تسعه قدرة الانسان من غير حرج ولا عسر. وسع آن که است که انسان کاری را بدون عسر و حرج انجام دهد. (رشیدرضا، ۱۳۱۳، ۲: ۱۴۵)

روشن است تکلیف به اندازه قدرت، عسر و حرج است و حال آن که فرمود: و ما جعل علیکم فی الدین من حرج. (حج، ۷۸) و همچنین فرمود: یرید الله بکم الیسر و لایرید بکم العسر (بقره، ۱۸۵)

استاد قرشی با استناد به مفهوم وسع و آیات (حج/۷۸ - بقره/۲۸۶) می نویسد: به نظر نگارنده بعید نیست که تکلیف به معنی تحریص و ترغیب باشد مخصوصاً در تکالیف دینی و قرآنی. (قرشی، ۶، ۱۳۸۷: ۱۳۷)

نه تنها دستورات اسلامی دینی کلفت آور و مشقت زا نیست بلکه بسیار نویدبخش ولذت آفرین است. در حقیقت اساس مشقت در مقابل تکلیف به نوعی تن پروری و هوای نفسانی و جهل و خودبینی بر می گردد. (جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام، ۴۳-۴۴)

طاقه

طاقه: الطاقه اسمی است برای نیرو و توانایی که انسان با آن به سختی می تواند کاری را انجام دهد و تشبیهی است به طوق و حلقه ای که به چیزی محیط است و آیه {و لا تحملنا ما لا طاقة لنا} - ۲۸۶/ بقره: یعنی آن چه را که کارش و اراده انجامش بر ما سخت است از ما بردار. (راغب، ۱۳۸۳، ۲: ۵۱۹)

أن الطاقه غایه مقدره القادر و استفراغ وسعه فی المقدور، یقال هذا طاقتی ایقدر امکانی. (عسگری، ۱۴۱۲: ۳۳۶)

برخی از مفسران به این معنا اشاره نمودند. الطاقه اسم لمقدار ما یمکن الإنسان أن یفعله بمشقة و ذلك تشبیه بالطوق المحیط بالشیء... فالطاقه هی غایة المجهود و أقصاه و ما یفعل الإنسان قادراً علیه و لكن فی تعب و جهد (ابوزهره، ج ۲ ص ۱۰۹۰)

مفهوم تکلیف در اندیشه متکلمان

در اصطلاح دانش علم کلام تعاریف متعددی برای تکلیف ذکر شده است:

شارح تجرید الاعتقاد شیخ طوسی می گوید: التکلیف مأخوذة من الکلفه و هی مشقة (علامه حلی، ۱۴۱۵، ق، ۳۱۹) و نک (طبرسی، مجمع البیان، ج ۱ ص ۲۸۴) و (رشیدرضا،

(۱۳۱۳، ۲: ۱۴۵)

علامه حلی در تعریف می گوید: التکلیف مأخوذ من الکلفه و هی المشقه وحده اراده من تجب طاعته علی جهة الابتداء مافیه مشقه. تکلیف آن است که کسی که اطاعتش واجب است، کار دشواری را از زیردستان خود بخواهد. (حلی، ۱۴۱۵ق، ۳۱۹)

سید مرتضی می نویسد: هو اراده المرید من غیره مافیه کلفه و مشقه. (سید مرتضی، ۱۴۱۱: ۱۰۴)

تکلیف آن است که کسی که کاری را که در آن مشقت و دشواری است از غیر خود بخواهد.

برخی از متکلمان معاصر هم نظیر تعریف متقدمان را ارائه نموده اند.

آیت الله جوادی آملی می گوید: تکلیف در دین به معنای موظف کردن در مقابل تعالیم الهی و تبعیت از امر و نهی پروردگار است. مکلف انسانی است که تابع طلب الهی (امر و نهی) باشد. حیات چنین انسانی محدود به حدود شریعت الهی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۳۸)

با توجه به دو معنای لغوی تکلیف «الزام به عمل شاق و تحیب و تحریص» باید گفت به نظر می رسد تکلیف در لغت به معنای تحیب و تحریص باشد. و در اصطلاح به معنای موظف نمودن به مجموعه دستورات الهی است که در پرتو آن دستورات بشر به رستگاری برسد.

انسان، موجودی مکلف

براساس چند دسته از آیات کریمه، این حقیقت آشکار می شود، انسان موجودی مکلف است و انسانیت انسان و تکامل و ظهور آن به دارا بودن تکلیف و عمل نمودن به وظائف صادره از جانب ذات اقدس می باشد.

دسته اول

آیاتی که در آنها خداوند و پیامبران، بشر را به عبودیت دعوت و از طاغوت و عبادت شیاطین نهی نموده اند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اغْبُدُوا رَبِّكُمْ» (بقره/۲۱)

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (یس / ۶۱-۶۰)

«وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ» (مائده / ۷۲)

دسته دوم

آیاتی که به بیان فلسفه ارسال رسل پرداخته و پیامبران را مأمور به بندگی نموده است.
«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل / ۳۶)
«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ» (انبیاء / ۲۵) نک:
اعراف / ۵۹، ۶۵، ۷۳، ۸۵ - هود / ۵۰، ۶۱، ۸۴ - مؤمنون / ۲۳، ۳۲ - نمل / ۴۵ - عنکبوت / ۱۶، ۳۶ -
زمر / ۱۵ در این آیات تصریح به دعوت پیامبران به عبودیت بشر شده است.

دسته سوم

آیاتی که در آن دعوت به عبادت خاص و نهی از فعل خاص شده است.
«وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ» (بقره / ۴۳)
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»
(بقره / ۱۸۳)

«إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ» (مائده / ۹۰)
«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» (نساء / ۲۳)
در آیات مذکور امر به نماز، و دادن زکات و گرفتن روزه و جهاد و نهی از شرب خمر و نهی از ازدواج با محارم شده است.

عبادت دو اطلاق دارد. گاهی به هر کاری که از روی اطاعت خدا انجام می گیرد اطاعت گفته می شود. گاهی نیز عبادت به افعال خاصی مانند نماز، روزه و امثال آن اطلاق می شود. (مصباح یزدی، فصلنامه قرآن شناخت، ۱۱)

دسته چهارم

آیاتی که در آنها حرمت و حلیت برخی خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها بیان شده است.

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ» (مائده / ۳)

دسته پنجم

آیاتی که در آنها بشر موظف به اطاعت نمودن از خدا و پیامبر و اولی الامر شده و عدم اطاعت از خدا و رسول خدا را مساوی با دخول در آتش دانسته است.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹)

«وَمَنْ يَعُصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا» (نساء/۱۴)

«وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (بقره/۲۲۹)

صدق ظلم از ناحیه آدمی در صورتی است که مکلف به عمل باشد و از انجام آن خودداری کند. و هم‌چنین صدق عصیان و تجاوز در صورتی درست است که بشر مکلف به فعلی (اطاعت از خدا و ...) باشد و از انجام آن اجتناب کند. اینکه در آیاتی تجاوز از حدود خدا و رسول خدا را مساوی با دخول در نار دانسته نشان از مکلف بودن بشر است.

نک: (مائده/۹۲ - انفال/۱، ۲۰، ۴۶ - طه/۹۰ - نور/۵۴، ۵۶ - محمد/۳۳ - مجادله/۱۳ -

تغابن/۱۲، ۱۶ - کهف/۲۸ - فرقان/۵۲ - احزاب/۱، ۴۸ - قلم/۸ - انسان/۲۴)

معنای وجوب اطاعت از اوامر و نواهی خداوند، چیزی جز مکلف بودن بشر نمی‌باشد. عبودیت در ذات انسان نهفته است و لازمه عبودیت، اطاعت مطلق از خداست. شکی نیست در اینکه خداوند از اطاعت خود قصدی به جز اطاعت احکام تشریحی که بوسیله وحی در معارف و شرایع فرستاده، ندارد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۳۳۲)

۱- فلسفه تکالیف و حکمت الهی

مکلف بودن انسان به وظائف عدیده، علل متعددی دارد که به سه نمونه آن اشاره

می‌شود.

الف) تکلیف، سکوی کمال انسان

رسیدن به کمال، مطلوب فطری آدمی است. و مفهوم فطری بودن دین این است که دستورات دینی بر اساس ساختار آفرینش انسان‌ها وضع شده است.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» ای انسان، تو با تلاش و رنج

بسوی پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. (انشقاق/۶)

حرکت انسان به سوی خدا، همان کمال طلبی فطری اوست که در آیه فوق بدان

اشاره شده است.

بدیهی است رسیدن به کمال در پرتو انجام تکالیف و انجام واجب و حرام میسر می باشد.

فرمود: عبادت کنید تا به رستگاری برسید. « يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » ای مردم، پروردگار خود را پرستش کنید؛ آن کس که شما، و کسانی را که پیش از شما بودند آفرید، تا پرهیزکار شوید. (بقره/۲۱)

و خویشتن دار باشید تا به رستگاری برسید: « فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ » از (مخالفت) خدا پرهیزید ای صاحبان خرد، شاید رستگار شوید. (مائده/۱۰۰)

پرداختن به تکالیف دینی و متعهد بودن به تعهدات دینی، سکوی تکامل و تعالی انسان و مقدمه برای گشوده شدن افق های متعالی برای شخص مکلف و انسان دین مدار است. (جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام، ص ۱۳)

خدا دستگاه تکلیف را برای انسان قرار داد تا زمینه رشد و سعادت او فراهم گردد. اگر امر و نهی شرعی مقرر نمی شد، انسان ها از رسیدن به هدف خلقت یعنی قرب و کمال باز می ماندند. وقتی برای انسان این ایمان و باور حاصل شود که واجبات و محرمات از سوی خدا قرار داده شده تا انسان به سعادت همیشگی برسد، خود را مقید به اطاعت از اوامر الهی می نماید. (مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، ۱۳۸۵، ۱: ۲۲۷)

مرحوم فیض کاشانی در بیانی جامع فرمود: إِنَّ الغرض الاصلی من ارسال الرسل و وضع الشرایع انما هو استخدام الغیب للشهادة و سیاقه الخلق الی الله و خدمه الشهوات للعقول و ارجاع الدنيا الی الآخرة و الحث علی هذه الامور و الرّجر علی عکسها کل ینجو الخلائق من عذاب الآخرة و الوبال و خامه العاقبه و سوءالمال و یفوزوا بالسعادت القصوی علی قدر استعداداتهم. (فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۱، ۱۳۷۷: ۴۶۳)

ب) تکلیف، تضمین کننده حقوق هم نوع

به این معنا که حفظ و دستیابی به حقوق انسان ها در گرو پایبندی همه به دستورات دین است.

امام علی علیه السلام درباره تلازم حق و تکلیف می فرماید:

«لايجري لأحد إلا جري عليه و لايجري عليه الا جري له». (نهج البلاغه، خطبة ۲۰۷)
 حقی برای کسی نیست مگر آنکه به عهده‌اش هم حقی است و به عهده کسی حقی نیست مگر آنکه برای او و به نفع او حقی است. (یعنی تکلیف و حق از یکدیگر جدا نیست).

خداوند برای تضمین حقوق در راستای احیای منافع و مصالح انسان، تعالیم و تکالیفی تدوین نموده و در مجموعه‌ای به نام دین عرضه کرده است تا بشر به حقوق خود دست یابد. همه بایدها و نبایدها و حلال‌ها و حرام‌های شرعی که از آن به تکالیف دینی تعبیر می‌شود برای احیای حقوق انسان است. چون خالق نظام هستی با علم مطلق خود می‌دانست چه چیزهایی مایه قوام و سعادت و آزادی، سلامت و صحت جسمانی و حیات آبرومندانه و زندگی به رفاه نسبی مادی حق انسان است، منشأ و عوامل آن را باید شناخت و بشر را به آن امور واداشت و به موانع آن باید معرفت پیدا کرد و مردم را از آن بازداشت و این مطلب مربوط به حقوق مادی انسان است. سخن درباره حقوق معنوی هم به همین خواست. اگر تعالی روح و حقیقت انسانی تصاعد جان به مقامات عرفانی و تکامل انسانی به جایگاه خلیفه الهی حق انسان است، شایسته است که عوامل و موانع آن نیز شناخته شود. پس تکالیف دینی به این نحو متضمن حقوق واقعی انسان‌هاست، نه باری زاید از جانب شخصی ثالث که بر او تحمیل شده باشد به صورتی که کلفت از او باشد و منفعت از دیگری. (جوادی آملی، حق و تکلیف در اسلام، ۱۵۹، ۱۳۹۰-۱۶۰)

لسان بخشی از آیات قرآن، پیام الزام و تکلیف است، ولی توجه به باطن آن آیات ثابت می‌کند که ارجاع این تکالیف به حقوق است. نماز واجب شده تا موانع استیفای حقوق انسان را از سر راه بردارد. انسان را از غرور و خودخواهی رها سازد و امنیت و آسایش را که حق اوست به وی عطا کند.

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (عنکبوت/۴۵)

«وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه/۱۴)

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)

روزه برای تثبیت اخلاص و دوری شیطان از انسان تکلیف شده و او را از آتش

شهووت و غضب که مانع دریافت حق کمال انسانی است نجات می‌دهد. (مرادی،

۳۹/۱۳۸۹)

حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «و الصَّيَامُ تَشْبِيهُاً لِلْإِخْلَاصِ». (شیخ صدوق، ۱۳۸۶

ش، ج ۱، ص ۲۴۸)

ج: تکلیف، عامل نیل به پاداش‌های الهی

از اهداف تکلیف آن است که برای آدمی پاداش اخروی به ارمغان آورد.

آیاتی که پس از ذکر ایمان و عمل صالح، بلافاصله پاداش‌های آن را متذکر می‌شود

دلیل بر ارمغان آوردن پاداش‌های اخروی در پرتو انجام تکلیف می‌باشد.

«وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (اسراء/۹)

«وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»

(بقره/۲۵)

بسیاری از متکلمان در استدلال بر حسن یا وجوب تکلیف به این وجه نظر داشته‌اند.

«الوجه في حسن التكليف أنه تعريض لمنزلة عالية لاتنال الا به». (سیدمرتضی، ۱۴۱۱:

۱۰۸)

نیکو بودن تکلیف از آن رو است که آدمی را در معرض دستیابی به مقام والایی قرار

می‌دهد که تنها با عمل به تکلیف به آن می‌رسد.

شیخ طوسی می‌گوید: «الوجه في حسن التكليف أنه تعريض لمنزلة عظيمة جليلة

لا يمكن الوصول اليها الا بالتكليف». (شیخ طوسی، تمهید الاصول، ۱۳۶۲: ۱۵۹)

علامه حلّی در کشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد می‌نویسد:

«و هي (التكليف) التعريض لمنافع عظيمة لا تحصل بدون التكليف لان التكليف ان لم

يكن لغرض كان عبثاً و هو محال فنقول الغرض من التكليف هو التعريض لمنفعة عظيمة

لأنه تعريض للثواب و للثوات منافع عظيمة خالصة الائمة واصلة مع التعظيم و المدح». (علامه

حلّی، ۱۴۱۵ هـ ق/۳۱۹) رك (حلّی، مناهج اليقين، ۳۱۹)

تکلیف برای رسیدن به منافع بزرگ است که بدون تکلیف آن منافع بزرگ حاصل

نمی‌شود. اگر تکلیف بودن غرض باشد بحث و بیهوده است و کار عبث از خداوند محال

است.

ضرورت تناسب تکلیف با توان آدمی

تکلیف متوقف بر قدرت است، هم قدرت عقلی و هم قدرت شرعی. برای عمل به يك تکلیف، لازم است اولاً: انسان از نظر عقلی توانایی انجام آن را داشته باشد و بتواند از نظر تکوینی در خارج آن را محقق سازد. اگر کاری مافوق قدرت انسان باشد نمی‌توان او را به انجام آن تکلیف کرد؛ برای مثال اگر انسان را مکلف به پرواز نمایند، چنین تکلیفی لغو و عبث است. چون انسان از نظر تکوینی و فیزیکی فاقد قدرت پرواز است. ثانیاً: لازم است قدرت شرعی هم وجود داشته باشد. یعنی با توجه به ضوابط شرعی، انجام آن کار ممکن باشد. اگر از انجام کاری شرعاً عذر داشته باشد، تکلیف به انجام آن صورت نمی‌گیرد. (مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، ش ۱۳۸۰، ۱۵۴)

بر همین اساس برخی از متکلمین گفته‌اند: عقلاً محال است خداوند بنده‌ای را به کاری امر کند که در توان او نیست. (سبحانی، ۱۴۱۶ق/۲۵۳)

مؤلف الذخیره في علم الکلام می‌نویسد: «لابد من کونه قادراً حتی یصح منه ما کلف من الافعال و فقد کونه بهذه الصفة یقضي تکلیف ما لا یطاق». (سیدمرتضی، ۱۴۱۱: ۱۱۲)

مکلف باید قدرت داشته باشد تا تکلیف وی بر انجام افعال درست باشد و گرنه تکلیف ما لا یطاق لازم می‌آید.

مفسران هم در تفاسیر به قاعده عقلی بودن تناسب تکلیف با توان و قدرت آدمی تصریح نموده‌اند.

استاد مکارم شیرازی در ذیل آیه ۲۸۶ سوره بقره می‌گوید:

آیه این حقیقت عقلی را تأیید می‌کند که وظایف و تکالیف الهی هیچ‌گاه بالاتر از میزان قدرت و توانایی افراد نیست؛ و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقيید می‌گردد و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می‌یابد، بدیهی است يك قانون‌گذار حکیم و دادگر نمی‌تواند غیر از این وضع کند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ۲: ۲۹۴) و نک همان (۱۴: ۲۶۷) زیرا تکلیف با غیرمقدور ستم است و خدا به بندگانش ستم نمی‌کند. (مغنیه، ۱۳۸۵، ۱: ۷۷۴) و نک همان (۵/۶۱۴)

«وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ» (آل عمران/۱۸۲)

نک: (قمی المشهدی، تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۷۶- لجنة من العلماء، التفسیر الوسط، ج ۲، ص ۵۰۳- سعید حوی، ج ۱، ص ۶۷۱- محمدعلی الصابونی، صفوة التفاسیر، ج ۳: ۸۱- مدرسی، محمدتقی، تفسیر هدایت، ج ۱، ص ۴۵۸- محمدجواد بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۵۳- لاهیجی، تفسیر لاهیجی، ۱/۴۴۵) و شماری دیگر از مفسران به این قاعده عقلی در تفاسیرشان تصریح نمودند.

بنابراین گفته می شود تکلیف باید در محدوده توانمندی مکلف باشد.

دلایل نقلی بر تناسب تکلیف با توانمندی مکلف

دلایل نقلی در دو بخش آیات و روایت بر وجود تناسب تکلیف با توانمندی مکلف

ارائه می شود.

آیات

برخی آیات بر وجود تناسب تکلیف با توانمندی مکلف دلالت دارد که به شرح زیر

می باشد.

الف: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۸۶)

وسع از قدرت است و چیزی بیش از توانایی شخصی مکلف است. (راغب اصفهانی،

۱۳۸۳، ج ۳، ص ۴۵۳) مفسرین هم همین معنای لغوی را ذکر کردند.

«الوسع ما تسعه قدرة الانسان». (بلاغی، ج ۱، ص ۲۵۲)

«الوسع: مادون الطاقة». (طبرسی، ۱۳۹۰ق، ج ۲، ص ۴۰۳) والوسع اسم لا يسعه الانسان و

لا يضيق عليه، تفسیر البغوی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۲۷۴)

وسع به معنای مادون طاقت است .

نک (تفسیر کنز الدقائق، القمی المشهدی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۴۷۶- التفسیر الوسيط، لجنة

من العلماء، ۱۳۹۳ق، ج ۲، ص ۵۰۳- التفسیر الفريد للقرآن المجيد، محمد عبد المنعم

الجمال، ج ۱، ص ۳۰- سعید حوی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۶۷۱- طالقانی، پرتوی از قرآن، ج ۱،

ص ۲۷۸- مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۹۴- مغنیه، تفسیر کاشف، ۱۳۸۵، ۵:

۶۱۲- طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۰، ۲: ۶۱۹- آلوسی، روح المعانی، ج ۳،

ص ۷۰- سید عبدالاعلی سبزواری، مواهب الرحمن، ج ۴، ص ۴۳۲- تفسیر البغوی، ج ۲ ص ۱۳۵- ابن عاشور، ج ۲، ص ۱۳۵)

شیخ صدوق در اعتقادات می‌نویسد: اعتقاد ما درباره تکلیف آن است که خداوند بندگانش را به کمتر از آنچه طاقت دارند تکلیف فرموده. چنان که می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۸۶) و حد وسع پایین تر از حد طاقت است. (اعتقادات صدوق، ۱۳۷۱: ۱۷)

تکلیف نکردن خدا به بیش از توانایی فردی یا جمعی انسان از سنت‌های عمومی اوست که در همه امت‌های پیش از اسلام نیز بوده است و به امت اسلام اختصاص ندارد «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۸۶). فعل مضارع «لَا يُكَلِّفُ» نشان عمومی و همیشگی بودن این سنت در میان همه امت‌ها است. از آیه مورد بحث و آیه «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (انعام/۱۵۲) و آیه ۷ سوره طلاق، اصل تکلیف و مقدور بودن آن به روشنی فهمیده می‌شود. هم‌چنین «قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» (بقره/۲۸۵) نشان مقدور بودن تکلیف است، زیرا اطاعت درباره امر مقدور است. چنان که در آیه مورد بحث (۲۸۶ بقره) واژه «کسب» هم مقدور بودن تکلیف را می‌سازد. (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۶، ۱۲: ۷۱۵)

به تعبیر دیگر: جمله «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره/۲۸۶) کلامی است برطبق سنت الهی که میان بندگانش جریان دارد که تکلیفی فوق طاعتشان ننماید. یعنی به ایمانی فوق فهم، و اطاعتی فوق استعداد قوی مکلفشان نسازد و همین روش نزد عقلا و آفریدگار ذی‌شعور نیز جاری است. (طباطبائی، ۱۳۷۰، ۲: ۶۱۹)

نک: (بلاغی، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ۱: ۲۵۳) (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱ و ۲، ص ۴۰۳) (محمد عبدالمنعم الجمال، التفسیر الفرید للقرآن المجید، ج ۱، ص ۳۰۰) (ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۰۱) شمار فراوانی از مفسرین در ذیل آیه بر این نکته اصرار دارند که خداوند تکلیف به فوق طاقت بندگان ندارد بلکه تکلیف آنها به کمتر از طاقت بشر می‌باشد.

(تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، القمی المشهدی، ج ۲، ص ۴۷۶) (صفوة التفاسیر، محمدعلی الصابونی، ج ۳، ص ۱۸۱) (سعید حوی، ج ۱، ص ۶۷۱) (محمدتقی مدرسی، ج ۱،

ص ۴۵۹) (طوسی، تفسیر تبیان، ج ۲، ص ۳۸۴) (فخر رازی، تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۳۰۴) (فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۳۵) (سید عبدالاعلی سبزواری، مواهب الرحمن، ج ۴، ص ۴۳۲) (حسین ابن احمد الحسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۱، ص ۳۷۱) (ابی الفداء اسماعیل بن کثیر القرشی الدمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۰۱)

ابن عاشور در ذیل آیه ۲۸۶ بقره بعد از ذکر معنای وسع می نویسد: این آیه به دلیل کلمه (نفسا) که در سیاق نفی قرار گرفته است دلالت بر عدم وقوع تکلیف به آن چه که فوق طاقت باشد در ادیان الهی را دارد. و هذا دلیل علی عدم وقوع التکلیف بما فوق الطاقة فی ادیان الله تعالی لعموم (نفسا) فی سیاق النفی لأن الله تعالی ما شرع التکلیف إلا للعمل و استقامة أحوال الخلق فلا یکلفهم ما لا یطیقون فعله. (التحر و التور، ج ۲ ص ۱۳۵)

ب: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره/۱۸۵)

از آیات دیگری که دلالت بر تناسب توانمندی تکلیف با قدرت مکلف دارد آیه ۱۸۵ سوره بقره است. در معنای لغت ((یسر)) گفته شد: یسر ضد عسر یعنی سختی است. (مفردات، ج ۳ ص ۲۵۰)

ظاهر سیاق نشان می دهد که این جمله (آیه ۱۸۵ سوره بقره) بیان گر جواز افطار در حالات بیماری، مسافرت و پیری است لکن در حقیقت بیان گر علت تمام احکام است. (مغنیه، ۱۳ ش، ج ۱، ص ۵۰۵)

یرید الله ... به قرینه مقام، مبین اراده ی کلی خداوند در تشریح احکام، و لایرید تأکید آن است در جهت نفی: پس از احراز امر و اصل حکم، باید شرایط تحققش آن سان باشد که اصل آن تعطیل نشود و آسان اجرا شود و پیش رود. (طالقانی، ۱۳۵۰ش، ج ۱، ص ۶۵) صاحب تفسیر اثنی عشری هم به استناد آیه «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ» (بقره/۱۸۵) گوید: تکلیف به حیثیتی است که نفس متسع باشد طاقت او در آن و آسان برای ادای آن. چنانکه فرمود: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (حسین ابن احمد الحسینی، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۳۷۱)

ج: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸)

برای واژه حرج دو معنا ذکر شده است:

۱- اثم «گناه». الحرج: ای الاثم. (اقرّب الموارد، ۱۴۰۳، ۱: ۱۷۷)

۲- تنگی و سختی. الحرج: الضیق (مقایس اللغة، ۱۴۰۴، ۱: ۵۰)

در مجمل اللغة هر دو معنا ذکر شده است و الحرج: الاثم. و الحرج: الضیق. (ابن

فارس، ۱۴۰۶، ۱: ۲۳۰)

حرج: در اصل حرج و حراج، انباشته شدن و گرد آمدن چیزی است و لذا معنی تنگی و سختی و فشار میان آن چیز که متراکم است تصور می‌شود، پس هر سختی و گناه را نیز حرج گفته‌اند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵، ۱: ۴۶۷)

علامه طباطبایی در نفی تکلیف حرجی (سخت) به آیه فوق استدلال نمود. و می‌فرماید: اینکه بر سر مفعول «یجعل» کلمه «من» آورد برای تأکید نفی اول جمله بوده می‌رساند: در میان احکام دینی حتی یک حکم پیدا نمی‌شود که منظور از آن «حرج» یعنی مشقت و سختی باشد. و به همین جهت نه تنها خود «حرج» را نفی کرد. بلکه وضع و جعل حرج را نفی نموده و رسانده است که اساساً خداوند نمی‌خواهد حرج و قانون حرجی وضع نماید نه اینکه قانون حرجی وضع کند و سپس انسان را از عمل به آن معاف بدارد. (طباطبایی، ۱۳۷۰، ۵: ۳۵۶)

آیه: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» در صدد بیان سنت الهی عدم عسر و حرج در تکلیف است. (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۶، ۱۲: ۷۱۶) این جمله «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج/۷۸) بیان‌گر یکی از اصول شریعت اسلامی است که وسعت، نرمی و انعطاف‌پذیری این شریعت در آن تجلی یافته است. در حدیث آمده است: دین خدا آسان است. نه مشقتی در آن است و نه زحمتی و این همان این فطرت است. (مغنیه، ۱۳۸۵، ۵: ۵۷۶)

روایات

برخی از روایات هم دلالت بر تناسب تکلیف بر توانمندی مکلف دارد که ما دو

نمونه آن را ذکر می‌کنیم.

الف: امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَا أَمَرَ الْعِبَادَ إِلَّا بِدُونِ سَعْيِهِمْ فَكُلُّ شَيْءٍ أَمَرَ النَّاسَ بِأَخْذِهِ فَهُمْ مُتَسِعُونَ لَهُ وَمَا لَا يَتَسِعُونَ لَهُ فَهَوَ مَوْضِعٌ عَنْهُمْ وَ لَكِنَّ النَّاسَ لَا خَيْرَ فِيهِمْ» (صدوق، التوحيد، ۱۳۸۴: ۵۴۰)

بندگان جز به آنچه که کمتر از توانایشان است فرمان داده نشده‌اند. به هر چیزی که فرمان به انجام آن یافته‌اند، آنان بر آن توانا هستند و هر آنچه که برایشان مقدور نیست از آنان برداشته شده است و لی خیری در مردم نیست.

۲- امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند بندگان را تکلیف نکرده مگر به کمتر از طاقت ایشان؛ زیرا در هر شبانه‌روز پنج نماز و در سال به سی روز روزه و در هر دو بیست درهم، پنج درهم (یعنی زکات) و در مدت عمر به یک حج تکلیف نموده، با وجود آنکه بیش از آن طاقت دارند. (صدوق، اعتقادات صدوق، ص ۱۸)

دو روایت فوق صراحت در تناسب تکلیف با توانمندی مکلف دارد یعنی تکلیف به کمتر از توان آدمی می‌باشد.

حکمت جعل تکالیف شاقه (دستورات کیفری)

از متون اسلامی بدست می‌آید، جعل تکالیف شاقه دارای حکمت‌هایی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱- برگشتن به سوی خدا (تربیت بشر)

یکی از روش‌های تربیتی خداوند در پرورش نوع آدمی مجازات دنیوی است. با توجه به وجوب رحمت الهی بر بندگان «كُتِبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (انعام/۵۴) و تحقق هدف میانی خلقت (عبودیت) و «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات/۵۶) و رسیدن به قرب الهی بر خداوند است از باب قاعده لطف از هر نوع زمینه‌سازی برای بازگشت بشر به سوی خویش دریغ نفرماید. یکی از اسباب برگشت انسان‌های خاطی به سوی الله، فرود آمدن سختی‌ها به طور کلی و جعل قوانین سخت به طور خاصی می‌باشد تا انسان از رهگذر تحمل سختی‌ها مسیر خود را به سوی خدا سوق دهد.

«وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَّوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (اعراف/۱۶۸) نک: زخرف/۴۸ - سجده/۲۱ - یس/۳۱ - احقاف/۲۷

از جمله مصلحت‌های انسان این است که در مقابل تخلفی که مرتکب می‌شود، تنبیه مناسبی بشود تا این تنبیه وسیله‌ای برای اصلاحش گردد. قوم بنی‌اسرائیل به عنوان يك امت نقض‌کننده عهد خدا مستوجب تنبیه شدند. این تنبیه به جهت اصلاح آنان بود و البته می‌بایست مدتی این تنبیه را تحمل کنند تا زمینه تکامل بعدی را پیدا کنند اگرچه در ابتدا ضررها، محدودیت‌ها و مشکلاتی بر بنی‌اسرائیل تحمیل گشت و امور طیب و حلال بر ایشان حرام شد، اما با این تحریم طیبات، در نظر است که جامعه بنی‌اسرائیل اصلاح گردد. (مصباح یزدی، نظریه حقوقی اسلام، ۱۳۸۰: ۱۳۷)

سنت الهی این است که برای ایجاد تنبیه و بیداری مردم و به امید آنکه دست از گناه و نافرمانی بردارند. بلاها و عذاب‌های محدودی را در این دنیا بر آنان نازل می‌فرماید. (مصباح یزدی، پیام مولا از بهتر شهادت، ۱۳ ش، ص ۲۱۲) ركَ (آلاء الرحمن في تفسير القرآن، بلاغی، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۲)

اگر خداوند طیباتی را بر یهود حرام فرمود به خاطر ظلمی بود که ایشان را داشتند، و این در حقیقت يك نوع گوشمالی بوده که منافات با حلیت ذات ندارد. همچنان که آیه ۹۳ / آل عمران و ۱۶۰ سوره نساء نیز به این جواب اشاره دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۰ ش، ۵۵۸/۷)

فرمود: «فَيُظْلَمُ مَنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَفْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» این آیه سبب تکالیف سخت را ظلم و تجاوز بیش از حد بنی‌اسرائیل ذکر می‌کند.

هم‌چنین فرمود: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَفْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَفْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (انعام/۱۴۶)

این آیه سبب محرومیت یهود از خوراکی‌های پاکیزه را بیان می‌کند و اینکه این حرمت کیفر جنایت بی‌شمار آنهاست. (مغنیه، ۱۳۸۵، ۳: ۴۲۸)

«عاقبهم الله بتحريم اللوان من الطيبات كانت حلالاً لهم و لأسلافهم تربية و تأديباً لعلمهم يرجعون عن ظلمهم».

تحریم طیباتی که بر ایشان و گذشتگان‌شان از قبل حلال بوده به جهت پرورش و تأدیب آنها بود تا شاید از ظلم خویش برگردند. (محمد عبدالمنعم الجمال، التفسیر الفرید،

ج ۱/ ۶۵۰) نک: (تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ۲: ۲۹۷- ابن عاشور، ج ۲ ص ۱۳۵)

۲- زمینه ظهور خلیفه الهی و نشان دادن بندگی

برخی از بزرگان با مطرح کردن این سؤال که فلسفه تکالیف شاق و پر رنج چیست؟ در پاسخ میفرمایند:

حقیقت و سرّ این مسئله آن است که انسان، زمانی به درجه خلیفه الهی می رسد که همه چیزش را در مقابل خدا ببازد.. یعنی عبدحقیقی باشد. ما هر چه برای خود و دیگران موجودیتی مستقل در نظر داشته باشیم، در واقع گرفتار یک جهالت شده ایم. هر چه داریم مال اوست. عبودیت حقیقی به این است که انسان این نداری، فقر، بیچارگی و ذلت ذاتی خود را درک کند و باور داشته باشد. تنها در این صورت لایق مقام خلیفه الهی خواهد بود. پس سرّ تحمل این سختی ها، بلایا، امتحان ها، تکالیف، وظائف و... آن است که ما بنده بودن و هیچ بودن خودمان را خوب درک کنیم. در فرآیند تبعیت و انجام تکالیف نشان خواهیم داد که آیا بنده حقیقی هستیم و تکالیف را درست و دقیق و بدون هیچ چشمداشتی انجام می دهیم که در نتیجه لایق مقام خلیفه الهی شویم، یا برای خود وجود و اراده مستقلی در برابر خداوند قائلیم که در نتیجه، بر تکالیف و کمّ و کیف آن خرده می گیریم و از انجام آن سرباز می زنیم. (مصباح یزدی، صهباي حضور، ۱۳۹۱: ۱۶۰)

۳- زدودن پرده ها و کدورت های روحی

عبادت ها و تمرین های مکرر که در دین مبین اسلام دستور رسیده، نوعی ورزش روحی است، نوعی ابتلاء و تحمل شداید است... برخی از پرده ها و کدورتهاست که فقط جهاد و تصادمها و اصطکاکهای آن آنها را از بین می برد. بعضی از اخلاق عالی جز در میدان نبرد پدید نمی آید... (مطهری، بیست گفتار، ۱۳۸۷: ۱۵۲-۱۵۳ با اندکی تلخیص)

ایشان استناد به سخن امام علی علیه السلام نمود که فرمود: و لکن الله یختبر عباده بانواع الشدائد و یتعبدھم بانواع المجاہد و یتلیھم بضروب المکاره اخراجا للتکبر من قلوبھم و اسکانا للتذلل فی نفوسھم و لیجعل ذلک ابوابا فتحا الی فضلہ و اسبابا ذللا . (نہج البلاغہ، خطبه / ۱۹۰) خداوند همواره بندگان خود را به انواع شدائد مواجه می کند و اقسام کوششها و مجاهدتها جلوی پای آنها می گذارد، تکالیفی گوناگون بر خلاف طبع آسایش

طلب آنها بر آنها مقرر می‌دارد تا غرور و تکبر از دلشان بیرون رود، نفوسشان عادت به عبودیت خدا، و این وسیله‌ای است برای این که درهای فضل و رحمت و عنایت پروردگار به روی آنها گشوده شود.

۴- عبرت و پند برای دیگران

اعتبار و عبرت حالتی است که انسان را از معرفت و شناخت چیزی که دیده شده به چیزی که در گذشته رخ داده و دیده نشده می‌رساند. (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ۵۴۴)

این تحریم تشریحی خوراکی‌های حلال و پاک، پیامد شوم حرکت‌های ستمکارانه یهودیان بود که برای تنبیه آنان عملی شد، هم‌چنین می‌تواند عبرتی برای دیگران باشد. (جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ۱۳۸۷، ۲۱: ۳۴۹)

فرمود: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِّأُولِي الْأَلْبَابِ» (یوسف/۱۱۱)

و همچنین فرمود: «يَقُلُّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ» (نور/۴۴)

دو دیدگاه در معنای آیه ۲۸۶ سوره بقره

اول: معنای واژه «إِصْر» در آیه ۲۸۶ بقره، بار سنگین بوده و مراد از آن بار سنگین، تکالیف شاقه است.

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا» (بقره/۲۸۶)

واژه‌شناسیِ اِصْر از نظرگاه مفسران و مراد آن در آیه ۲۸۶ بقره «رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا»

قریب به اتفاق مفسران معنای واژه «إِصْر» را در آیه ۲۸۶ بقره، بار سنگین معنا نموده‌اند و مراد از آن بار سنگین را تکالیف شاقه بیان کردند. (زمخشری، ۱، ۱۳۸۹: ۴۰۴)

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا: عبأً ثقیلاً ای التکالیف الشاقه. بار سنگین یعنی تکالیف سخت. (محمد عبدالمنعم الجمال، ج ۱، ص ۳۰۰)

الإِصْر: هو العبأُ یا صر صاحبه ای بحسبه فی مکانه لثقله. فصار المعنی: لا تکلفنا من الاعمال الشاقه لِلْأُمَّمِ الماضیه قبلنا من الاغلال و الآصار التي كانت علیهم. (سعید حوی، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۶۷۱)

رك: (مغنیه، تفسیر کاشف، ۱۳۸۵، ۲: ۷۷۵) (محمد بن الحسن الشیبانی، ۱۳۷۷ ش)،

(فیض کاشانی، الاصفی فی تفسیر القرآن، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۳۵)، (لجنة من العلماء التفسیر الوسیط، ۱۳۹۳ق، ج ۲، ص ۵۰۳)، (بلاغی، ج ۱، ص ۲۵۷)، (قمی المشهدی، ۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۴۸۷)، (محمد علی الصابونی، ج ۳، ص ۱۸۱)، (آلوسی، ۱۳۹۸ق، ج ۳، ص ۷۰)، (شیخ طوسی، ج ۴، ص ۵۶۰)، (طباطبایی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۶۲۰)، (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲ش، ج ۲، ص ۲۹۷)، (شعرانی، ۱۳۸۵ش، ج ۱، ص ۲۴۳) (ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۱۷۳) (ملافتح الله کاشانی، تفسیر منهج الصادقین، ج ۲، ص ۷۲۴) (زمخشری، تفسیر کشاف، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۴۰۴)، (حسین ابن احمد الحسینی، تفسیر اثنی عشری، ج ۱، ص ۳۷۱)، (ابوزهره، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۱۰۹۰) (ابن مسعود، تفسیر البغوی، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۲۷۴)

دلیل دیدگاه اول: جمله «کما حملته علی الذین من قبلنا» می باشد. چرا که براساس آیات کریمه (انعام/۱۴۶ - نساء/۱۶۰ - بقره/۵۴) قوم بنی اسرائیل تکالیف سختی از قبیل توبه به قتل نفس، پرداخت ۱/۴ (یک چهارم) از اموالشان به عنوان زکات و داشتند. (در مقدمه مستندات تفسیری اش گذشت)

دیدگاه دوم

برخی از مفسران، اصر در آیه را به معنای عقوبت و کفارات دانسته اند.

دلیل:

حمل اصر نباید به معنای تکلیف توانفرسایی باشد که حکم «لا یکلف الله ...» آن را برداشته است و به قرینه تشبیهی «کما حملته علی الذین من قبلنا» باید نظر به عقابها و یا کفارات و تعهدات و احکام سختی باشد که در پی بعضی گناهان - و یا کنجکاوایی های نابجا و بهانه جوئی ها - گریبانگیر ملت های گذشته می شد - مانند امر: «توبوا الی باریکم و اقتلوا انفسکم» (بقره/۴۵) که بنی اسرائیل در پی گوساله پرستی به آن مأمور شدند. و همچنین تحریم «بعض طیبات» (نساء/۱۶۰) و شاید مسخ شدن بعضی بنی اسرائیل در پی حیل گری و قانون شکنی روز شنبه از همین قبیل باشد. (بقره/۶۵) (طالقانی، ۲، ۱۳۵۰: ۲۸۰)

نظر مختار

ظاهراً دیدگاه دوم پذیرفتنی نیست چه آنکه در ادامه آیه آمده است: «و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به» و معنای جمله مذکور آن است که ما را به مجازاتی که طاقتش را نداریم مجازات نکن. با توجه به معنای جمله دوم بدیهی است که معنای جمله اول همان معنایی است که در دیدگاه اول ذکر شده است.

عده‌ای از مفسران جمله «و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به» را به مجازات معنی نموده‌اند. صاحب تفسیر الکاشف گوید: ما را به مجازاتی که طاقتش را نداریم مجازات نکن. (مغنیه، ۱۳۸۵، ۱: ۷۷۶) پس منظور کیفر کارهای ناروا است به اینکه تکلیف شاقی تشریح شود که عادتاً قابل تحمل نباشد یا عذابی نازل گردد یا عقوبتی مانند مسخ و مانند آن مقرر شود. (طباطبایی، ۱۳۷۰، ۱: ۶۲۱) قرشی آورده است: و نیز عقوباتی را که قدرت آنها را نداریم بر ما تحمیل نکن، وگرنه در صدر آیه فرمود: لا یکلف الله نفساً الا وسعها. (قرشی، قاموس قرآن، ۴، ۱۳۸۷: ۲۵۴)

پاسخ به یک سؤال

اگر سنت الهی بر آسان بودن تکلیف مطابق آیات (بقره/۱۸۵ - حج/۸۷) در ادیان می‌باشد چرا در برخی از اقوام گذشته تکالیف سخت وجود داشت.

پاسخ: با نگاه اجمالی به آیات کریمه به دست می‌آید که تکالیف الهی بر دو قسم است.

یک: «تکالیف ابتدایی»

دستور نخستین خداوند بر بشر در همه ادیان سهل و آسان است. (بقره/۱۸۵ - بقره/۲۸۵)

تکلیف نکردن خدا به بیش از توانایی فردی یا جمعی انسان از سنت‌های عمومی اوست که در همه امت‌های پیش از اسلام نیز بوده است و به امت اسلام اختصاص ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۶ش، ج ۱۲، ص ۷۱۵) و جمله «لا یکلف الله نفساً» بقره/۲۸۶ کلامی است بر طبق سنت الهی که میان بندگانش جریان دارد که تکلیفی فوق طاقتشان ننماید. (طباطبایی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۶۱۹)

دوم: «تکالیف کیفری»

اگر بشر تکالیف ابتدایی را انجام ندهد و آنچه که برای او وضع شده زیر بار نرود و راه ظلم و تعدی را پیش بگیرد خداوند تکالیف سخت را به جهت کیفر برای آنان وضع می‌کند. دو آیه زیر به وضع تکلیف کیفری تصریح دارد.

فرمود: «فَيُظْلَمُ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا» (نساء/ ۱۶۰)

این آیه سبب حرمت، برخی از چیزهای پاکیزه را که بر ایشان و دیگران حلال بود در دنیا حرام کرد کارهای زشت و شرم‌آور یهودیان معرفی نموده است. (مغنیه، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۷۶۱) (طباطبایی، ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۲۱۶)

«وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْعَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَعْضِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (انعام/ ۱۴۶)

این آیه سبب محرومیت یهود از این خوراکی‌های پاکیزه را بیان می‌کند و اینکه این حرمت کیفر جنایت بی‌شمار آنهاست. (مغنیه، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۴۲۸) (طباطبایی، المیزان، ج ۷، ص ۵۵۸)

باتوجه به آیات مذکور احکام و تکالیف کیفری در طول تکالیف ابتدایی قرار دارد. اصل در شریعت وظایف ابتدایی است ولی در صورتی که بشر به قانون الهی تن ندهد خداوند ممکن است به سبب ظلم و طغیان متخلفان تکالیف سختی برای آنان جعل می‌کند. بر همین اساس گفته‌اند: همان‌طور که از آیات قرآن استفاده می‌شود تکالیف شاق برای امم پیشینیان در اصل شریعت نبوده است بلکه پس از نافرمانی‌ها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است همان‌گونه که بنی‌اسرائیل با خاطر نافرمانی‌های پی‌درپی در مواردی از مصرف گوشت‌های حلال محروم شده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۲، ش ۲، ص ۲۹۷)

نتیجه گیری

۱- انسان موجودی مکلف است، و تکالیف جعل شده برای آدمی از جانب خداوند سکوی کمال، تضمین کننده حقوق بشر و سبب نیل به پاداش های اخروی می باشد.

۲- تکالیف الهی به دو قسم ابتدایی و کیفری وضع شده است. و از آیات سوره ۱۸۵-۲۸۶ سوره بقره با وجود واژه یسر و وسع و آیه ۷۸ سوره حج که عدم حرج در تکالیف دینی را باز گو می کند استفاده می شود تکالیف علاوه بر تناسب داشتن با توانمندی قدرت آدمی، کمتر از طاقت بشر می باشد و این سنت الهی در همه ادیان می باشد و اختصاص به امت پیامبر اسلام ندارد.

۳- از آیات کریمه بدست می آید وضع تکالیف شاقه در طول تکالیف ابتدایی وضع شده و جعل آن با عنایت به رحمت و اسعه الهی در راستای هدف خلقت و به دلیل ضرورت برگشت آدمیان به سوی خدا، زمینه ظهور خلیفه الهی، زدودن پرده ها و کدورت‌های های روحی و عبرت آموزی دیگران بوده است. و آیه ۲۸۶ بقره- بر ما بار سخت قرار نده- با آیاتی که سخن از آسانی تکلیف و عدم حرج در دین می باشد با هم تعارضی ندارند چه آن که آیاتی که سخن از آسانی تکلیف و عدم حرج در دین را مطرح می کند در صدد تبیین تکالیف ابتدایی می باشد و آیه ۲۸۶ بقره- بر ما بار سخت قرار نده- اشاره به تکالیف کیفری دارد همان گونه که برای قوم یهود به سبب نافرمانی از خداوند تکالیف کیفری وضع شده است.

فہرست منابع

۱. قرآن
۲. ابن بابویہ (شیخ صدوق)، محمد بن علی، التوحید، ارمغان طوبی، تہران، ۱۳۸۴ ش.
۳. ابن فارس زکریا، ابی الحسین احمد، معجم مقائیس اللغۃ، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۹ ق.
۴. ابن کثیر القرشی الدمشقی، ابی الفداء اسماعیل، تفسیر القرآن العظیم، المكتبة العصریہ لطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۵. ابن عاشور، محمد الطاهر، التحریر و التنویر، دار سحنون للنشر و التوزیع، بی جا، بی تا.
۶. علامہ حلی (ابن مطہر)، حسن بن یوسف، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، تحقیق حسن حسن زادہ آملی، موسسۃ النشر الاسلامی التابعۃ لجماعہ المدرسین، قم، ۱۴۱۵ ق.
۷. علامہ حلی (ابن مطہر)، حسن بن یوسف، مناہج الیقین فی اصول الدین، بنیاد پژوهشہای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۳۰ ق.
۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب حوزہ، قم، ۱۳۶۳ ش.
۹. ابن مسعود، ابی محمد الحسین، تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، دار المعرفۃ، بیروت، ۱۴۰۰ ق.
۱۰. أبو زہرہ، محمد، زہرۃ التفاسیر، دار الفکر العربی، بیروت، بی تا.
۱۱. آلوسی البغدادی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، دار الفکر، بیروت، ۱۳۹۸ ق.
۱۲. بحرانی، سید ہاشم، البرہان فی تفسیر القرآن، موسسہ دار المجتبیٰ للمطبوعات، قم، ۱۴۲۸ ق.
- بلاغی، محمد جواد، آلا الرحمن فی تفسیر القرآن، مکتبہ الوجدانی، قم، بی تا.
۱۳. الثعلبی، ابی إسحاق احمد بن ابراہیم، الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، دار الکتب العلمیہ، بیروت، ۱۴۲۵ ق.
۱۴. جواد آملی، عبد اللہ، تفسیر تسنیم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۱ ش.
۱۵. جواد آملی، عبد اللہ، حق و تکلیف در اسلام، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۹۰ ش.
۱۶. حوی، سعید، الأساس فی التفسیر، دار السلام لطباعة، قاہرہ، ۱۹۹۱ ق.
۱۷. حویزی، عبد علی عروسی، نور الثقلین، مترجمین گروہی از فضلائ حوزہ تفسیر، انتشارات نوید اسلام، قم، ۱۳۸۹ ش.
۱۸. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الکریم (معروف بہ المنار) دار المعرفۃ، بیروت، ۱۳۱۳ ق.....

۱۹. زمخشری، محمود بن عمر بن محمد، الکشاف عن حقائق التنزیل، ترجمه مسعود انصاری، ققنوس، تهران، ۱۳۸۹ ش.
۲۰. سبحانی، جعفر، محاضرات فی الإلهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، موسسه النشر الإسلامی، قم، ۱۳۴۱۶ ق.
۲۱. سزواری، سید عبدالاعلی، مواهب الرحمن، موسسه المنار، بی جا، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق...
۲۲. شریف مرتضی علم الهدی (سید مرتضی)، علی بن الحسین، الذخیره فی علم الکلام، تحقیق احمد حسینی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق.
۲۳. شریف لاهیجی، محمد بن شیخ علی، تفسیر شریف لاهیجی، ناشر علی اکبر علمی، بی جا، ۱۳۶۳ ش.
۲۴. شبیانی، محمد بن الحسن، تفسیر نهج البیان عن کشف معانی القرآن، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۷ ش.
۲۵. شرتونی اللبنانی، سعید الخوری، اقرب الموارد، منشورات مکتب مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۲ ق - طالقانی، سید محمد، پرتوی از قرآن، شرکت سهامی انتشارات، تهران، ۱۳۵۰ ش.
۲۶. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، بی جا، ۱۳۷۰ ش.
۲۷. طبرسی، ابوالفضل بن الحسن، مجمع البیان، موسسه الهدی للنشر و التوزیع، تهران، ۱۴۱۷ ق.
۲۸. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، تحقیق: احمد حسینی، دفتر نشر اسلامی، قم، ۱۴۰۸ ق.
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد حبیب قیصر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بی جا، بی تا.
۳۰. عبدالمنعم الجمال، محمد، التفسیر الفرید للقرآن المجید، بی جا، بی تا.
۳۱. غیاثی کرمانی، سید محمد رضا، پژوهش‌های قرآنی علامه شعرانی، بوستان کتاب قم، قم، ۱۳۸۵ ش.
۳۲. عسگری، ابوهلال، الفروق اللغویه، انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۲ ق.
۳۳. فیض کاشانی، محسن، الاصفی فی تفسیر القرآن، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۷ ش.
۳۴. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ ش.
۳۵. قمی المشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، موسسه الطبع و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۳۶. کاشانی، مولی فتح الله، منهج الصادقین وی الزام المخالفین، ترجمه عقیقی بخشایشی، انتشارات نوید اسلام، قم، ۱۳۸۶ ش.

۳۷. لجنة من العلماء، التفسير الوسيط، الهيئة العامة لشئون المطبعة الأميرية، قاهره، ۱۳۹۳ق.
۳۸. مصباح يزدي، محمد تقی، صهبای حضور، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم، ۱۳۹۱ش
۳۹. مصباح يزدي، محمد تقی، نظريه حقوقی اسلام، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم، ۱۳۸۱ش
۴۰. مصباح يزدي، محمد تقی، تفسير قرآن کریم، دو فصلنامه قرآن شناخت، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، قم، ۱۳۹۱ش
۴۱. مغنیه، محمد جواد، کاشف، ترجمه موسی دانش، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵ش
۴۲. مدرسی، سید محمد تقی، تفسير هدايت، ترجمه احمد آرام، بنياد پژوهشهای اسلامی، بی جا، ۱۳۷۷ش
۴۳. مطهری: مرتضی، بیست گفتار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۸۷ش.
۴۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسير نمونه، دارالکتب الاسلاميه، تهران، ۱۳۷۲ش.
۴۵. ملکی الميانجی، محمد باقر، مناهج البيان فی تفسير القرآن، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، تهران، ۱۴۱۸ق.

